

نهضت مکابیان

جواد باغبانی*

چکیده

نهضت مکابیان حرکتی بود که یهودیان تحت حاکمیت شه‌ریاران سلوکی - جانشینان اسکندر مقدونی در سوریه- پدید آوردند. اسکندر تربیت شده ارسطو و تحت تأثیر وی بود. او پیش از این که عنصری نظامی باشد، عنصری فرهنگی بود. از این رو، همزمان با فتوحات سرزمین‌هایی مانند ایران، آسیای صغیر، هندوستان، سوریه و مصر به ترویج فرهنگ یونان اقدام کرد. در این فرآیند عقاید و اندیشه‌های قوم یهود مورد تهاجم تمدن یونان قرار گرفت. گروهی از یکتاپرستان یهودی به نام «حسیدیم» در مقابل این تهاجم قیام کردند. این مقاومت تا زمان مکابیان ادامه یافت. خاندان مکابی از متنبای کاهن و پسرانش یوحنا، یهودای مکابی، الیعازار و یوناتان بودند. آنان در برابر حاکمان ستمگر سلوکی، که فرهنگ یونانی را ترویج می‌کردند، مقاومت یهودیان را رهبری کردند. قیام یهودیان یکتاپرست منجر به استقلال یهودیان شد. در این دوره، یهودیان به دو فرقه فریسیان و صدوقیان تقسیم شدند. جنگ و نزاع بین این دو گروه، حکومت صدساله مکابیان را ضعیف و زمینه را برای سلطه رومیان مساعد کرد. سرانجام یکی از سرداران رومی به نام «پومپه» بخشی از سوریه را در سال ۶۳ ق.م از حاکمیت مکابیان درآورد. سال‌های ۱۴۲ ق.م تا ۶۳ ق.م، دوران استقلال یهود، دوره مکابیان نام دارد.

* عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دریافت: ۸۸/۱۱/۱۹ - پذیرش: ۸۸/۱۲/۲۵

کلید واژه‌ها: هلنیسم، حسیدیم، مکابیان، حشموئیان، سلوکیان، بطالس، تهاجم
فرهنگی.



مقدمه

انسان موجودی اجتماعی است و جوامع انسانی نیز با یکدیگر ارتباط دارند. در این ارتباطات، فرهنگ‌های جوامع بر یکدیگر تأثیر گذارند. این تأثیرگذاری متقابل تدریجی است؛ بدین معنا که مدت‌ها طول می‌کشد تا اندیشه‌ها، اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی یک جامعه در جامعه دیگر دیده شود. اگرچه فرهنگ‌ها در برابر تأثیرهای خارجی مقاومت می‌کنند، تحول‌پذیری یکی از ویژگی‌های آنهاست.

در این میان، جوامعی که به فرهنگ خویش غنا می‌بخشند و بدان توجه بیشتری دارند، کمتر دستخوش تغییرها می‌شوند. این جوامع در رویارویی فرهنگ‌ها، ارزش‌های بومی خود را حفظ می‌کنند.

هنگامی که اسکندر مقدونی با تهاجم نظامی و به‌دست آوردن سرزمین‌های وسیع، بر اقوام فراوانی مسلط شد، وی و جانشینانش برای ترویج تمدن و فرهنگ یونانی کوشیدند. در این هنگام، یهودیان که تنها قوم موحد آن زمان بودند، دریافتند که تسلیم شدن در برابر تهاجم فرهنگی یونانیان، به نابدی همه سنت‌های دینی آنان خواهد انجامید. از این‌رو، متشکل شدند و به رهبری مکابیان بر فرمانروایان یونانی شوریدند و «نهیضت مکابیان» را پدید آوردند. بخش‌هایی از این نهیضت در دو کتاب اول و دوم مکابیان در مجموعه‌ای به نام ابوکریفای عهد عتیق دیده می‌شود.

هلنیسم در عهد باستان

یونانیان کشور خود را هلاس^۱ می‌نامند که نام نیای فرضی آنان است. به همین دلیل، یونانیان نیز قوم هلنی نامیده می‌شوند. گرایش به تمدن و فرهنگ یونان را هلنیسم^۲ می‌گویند که معادل فارسی آن، واژه «یونانی‌مآبی» است. هلنیسم همزمان

با فتوحات اسکندر و پس از آن گسترش یافت. به دوره‌ای از تاریخ یونان که از حدود سال ۱۴۶ تا ۳۵۰ ق.م ادامه داشت و فرهنگ یونان باستان در نتیجه اقدام‌های اسکندر و جانشینانش با تمدن و فرهنگ مشرق‌زمین آمیخته شد، «دوره هلنیستی» می‌گویند.

ارسطو، فیلسوف مشهور یونان، بر تمدن یونانی تأثیر عظیمی گذاشت. در زمان وی، فلسفه در راه‌های تازه‌ای گام برداشت و پژوهش‌های جدیدی در طب، نجوم و ریاضیات انجام شد؛ یونانیان به فلسفه و علوم علاقه‌مند شدند. پرستش خدایان متعدد، لذت‌طلبی، باده‌گساری، آواز، موسیقی و عیش‌ونوش در میان آنان رواج یافت و هنر و ورزش نیز علاقه‌مندان زیادی را به خود جلب کرد.

با تلاش اسکندر و جانشینان او، فرهنگ یونانی مرزها را در هم نوردید و تمدن یونان با زندگی مردم شرق درآمیخت. این تمدن در عقاید و اندیشه‌های قوم یهود نیز نفوذ کرد؛ زبان، آداب و رسوم یونان به‌گونه‌ای رواج یافت که کسی انسان بافرهنگ نامیده می‌شد که زبان یونانی را بداند و از نمایشنامه‌های یونانی لذت ببرد.^۳

به عقیده ویل دورانت، تسلط تمدن یونانی بر خاور نزدیک، یکی از نمونه‌های عجیب تاریخ باستان است. از دیدگاه وی، هیچ تغییری به این سرعت و وسعت در آسیا دیده نشده است. با وجود این، آسیا و از جمله ایران^۴ مغلوب تمدن یونان نشد؛ زیرا تمدن آسیا قدیمی‌تر و عمیق‌تر از آن بود که تسلیم شود.^۵

اسکندر مقدونی

در همسایگی یونان، سرزمینی کوهستانی به نام مقدونیه وجود دارد. یونانیان پیش از اسکندر مقدونی‌ها را بیگانه می‌پنداشتند؛ اما پادشاهان مقدونیه خود را یونانی

می‌دانستند. زمانی که حکومت سلطنتی از یونان برچیده شد، در مقدونیه همچنان نظام سلطنتی حاکم بود.

در سال ۳۵۹ ق.م «فیلیپ دوم» پادشاه مقدونیه شد. او که مردی باهوش و کاردان بود، یکی از نیرومندترین زمامداران شد. پس از مرگ وی، پسرش اسکندر در سال ۳۳۶ ق.م زمامدار امور کشور شد. اسکندر جوان مناطق وسیعی از جهان را زیر سیطره خود درآورد؛ امپراتوری بزرگ ایران که از رود سند تا دریای مدیترانه امتداد داشت، در برابر حمله او از هم گسیخت. وی آسیای صغیر، هندوستان، سوریه و مصر را فتح کرد. اسکندر که قدرت فراوانی پیدا کرده بود، نقشه تسلط بر شرق و غرب را در سر می‌پروراند. اما وی در ۳۳ سالگی در بستر بیماری افتاد و از دنیا رفت. او در طول زندگی کوتاهش، امپراتوری بزرگ بالکان تا سند را تشکیل داد و در صدد بود فرهنگ و تمدن مورد علاقه خود را میان اقوام ساکن آن مناطق گسترش دهد.

نقش اسکندر در ترویج فرهنگ یونانی

اسکندر که تربیت یافته مکتب ارسطو بود، به فرهنگ و عقاید یونان علاقه فراوانی داشت. او پس از دستیابی به مناطق وسیعی از جهان، تمدن و فرهنگ یونان را گسترش داد. کوشش‌های او برای رواج هلنیسم در آسیا با واکنش‌های ملی و میهنی روبه‌رو شد و در ایران به کلی شکست خورد.^۶ یونانیان در این کشور نفوذ کردند، اما این سبب نشد که مردم این کشور تسلیم فرهنگ یونان شوند؛ بلکه ایرانیان با فرهنگ و تمدن ایرانی خود به حیات خویش ادامه دادند.

اسکندر در صدد ایجاد پایگاهی برای نشر فرهنگ و تمدن یونان برآمد و به این منظور، شهر اسکندریه را در سال ۳۲۳ ق.م در مصر تأسیس کرد. این شهر، مرکزی برای علوم یونانی و جایگاه دانشمندان شد. مصریان، اسکندریه را

همچون پایگاهی می‌دانستند که بیگانگان در آن لنگر انداخته‌اند و از آنجا بر مصر حکومت می‌کنند.^۷ اسکندر از یهودیان خواست تا در یکی از سه محله شهر اسکندریه که به آنان اختصاص داده بود، ساکن شوند.^۸

جانشینان اسکندر

با مرگ اسکندر در سال ۳۲۴ ق.م، قلمرو پادشاهی او میان حدود سی نفر از سرداران وی تقسیم شد.^۹ جانشینان به یکدیگر رشک می‌بردند و پس از مدتی درگیری و کشمکش، از تعدادشان کاسته شد. چهار نفر از نیرومندترین آنان باقی ماندند و هر یک حکمران ایالتی شد. بطلمیوس بر مصر فرمانروایی کرد؛ آنتیگونوس فرمانروای قسمت اعظم شمال سوریه و غرب بابل شد؛ لسیماکس به تراس و قسمت غربی آسیای صغیر دست یافت و کاساندر بر مقدونیه و یونان فرمان راند. بعدها سلوکس اول جانشین آنتیگونوس شد و سلسله سلوکیان^{۱۰} را در سوریه تشکیل داد و در مصر، بطلمیوس حکومت بطالسه^{۱۱} را پایه‌گذاری کرد. این دو سلسله مدت‌ها بر این دو منطقه حکمرانی کردند.

تأثیرپذیری قوم یهود

نفوذ فرهنگ بیگانگان اعم از یونانی و ایرانی در دوره سلطه یونانیان و حتی مکابیان، در بخش‌هایی از عهد عتیق به روشنی دیده می‌شود. کتاب‌های امثال سلیمان، ایوب، جامعه، روت، استر، یونس و مزامیر در این دوران تدوین شده‌اند.^{۱۲}

کتاب‌های حکمت سلیمان و حکمت یسوع بن سیراخ نیز از کتاب‌های اپوکریفای عهد عتیق نیز مربوط به این دوران است. اندیشه‌های یونانی در باور متفکران و نویسندگان یهود تأثیر گذاشت و آنان برای اثبات باورهای دینی، به استدلال‌های عقلی روی آوردند.

بخش‌هایی از این کتاب‌ها دستوره‌های اخلاقی را نه بر پایه شرع و دین، بلکه بر اساس حکمت و عقل بنا کرده‌اند. ترجمه عهد عتیق از زبان عبری به زبان یونانی که «ترجمه سبعینیه»^{۱۳} نامیده می‌شود، به دست بزرگان یهود در این دوران و در شهر اسکندریه انجام شد.

برخی بر این باورند که تأثیر عقاید زردشتی در عهد عتیق از افکار یونانی بیشتر بود؛ زیرا هلنیسم از استدلال‌های فلسفی سرچشمه گرفته بود و آیین زردشت، مکتبی دینی و معنوی بود و یهودیان موحد بین آن و عقاید خود سنخیت بیشتری می‌دیدند. آنان می‌گویند عقیده به شیطان، فرشتگان، رستاخیز و ظهور مسیحای نجات‌دهنده، از آیین زردشت به دین یهود راه یافته است.

بطالسه

پس از مرگ اسکندر، یکی از سردارانش به نام بطلیموس به حکومت مصر دست یافت. زمامداران بعدی نیز نام بطلیموس را بر خود گذاشتند. آنان بین سال‌های ۱۴۶ تا ۳۲۳ ق.م بر مصر حکمرانی کردند. این سلسله به نام «بطالسه» شهرت یافت. اسکندریه مرکز حکومت آنان بود و فلسطین مدتی زیر نفوذشان اداره می‌شد.

در دوره تسلط بطالسه بر فلسطین، یهودیان آنجا آزادی‌های فراوانی داشتند و در بیشتر موارد با آنان خوشرفتاری می‌شد. از آنجا که یادگرفتن زبان یونانی برای مصریان دشوار بود، این زبان فراگیر نشد؛ اما هر کس اندیشه و آرزوی دست یافتن به مناصب دولتی داشت، ناچار بود این زبان را بیاموزد. با وجود این، نسل جوان سعی می‌کرد از آداب و سنت‌های یونانی پیروی کند و به زبان یونانی سخن بگوید؛ به طوری که به تدریج عادات و افکار قومی خود را از دست می‌داد. گفته می‌شود «ترجمه سبعینیه» یا «هفتاد» در عهد عتیق در زمان فرمانروایی بطلیموس فیلادفوس انجام شد و در اختیار یهودیان یونانی زبان قرار گرفت.

بطالسه آداب و رسوم یونانی را معرفی کردند و تمدن یونانی را با زندگی مردم این منطقه درهم آمیختند.

سلوکیان

همزمان با توسعه فرمانروایی بطالسه بر مصر، گروه دیگری از جانشینان اسکندر به نام «سلوکیان» در سوریه حکومت می‌کردند. پایتخت آنان شهر انطاکیه در ترکیه امروزی بود. کشمکش برای فلسطین، مدت‌ها بین بطالسه و سلوکیان ادامه داشت. این سرزمین در نبردهای متعدد دست به دست شد تا این‌که سرانجام در سال ۱۹۸ ق.م به دست سلوکیان افتاد. یهودیانی که زیر فرمان سلاطین سلوکی به سر می‌بردند، تا آغاز سلطنت آنتیوخوس اپیفانوس (۱۷۸-۱۶۴ ق.م) به قوانین و شریعت خود عمل می‌کردند و دولت دخالت چندانی در کارهای آنان نداشت؛ اما این پادشاه که دلباخته تمدن یونان بود، آنان را به پذیرش فرهنگ و تمدن یونان مجبور کرد.

سلوکیان در معماری از یونانیان تقلید می‌کردند. زبان رسمی حکومت آنان یونانی بود و مردم نامه‌ها، صورت‌حساب‌ها، مقاله‌ها، اشعار و مکاتبات تجاری را به زبان یونانی می‌نوشتند. حاکمان می‌کوشیدند تمدن یونان را با زندگی مردم درآمیزند. آنتیوخوس اپیفانوس معبد یهود را غارت کرد و آن معبد به بتکده‌ای برای عبادت زئوس تبدیل شد و در آن خوک^۴ قربانی کردند و کسانی که حاضر نبودند از شریعت دست بردارند، شکنجه و اعدام شدند.

افزایش مالیات‌ها و ترویج گسترده تمدن یونانی، نارضایتی ساکنان فلسطین را که بیشتر آنان یهودی بودند، به دنبال داشت. آنان این فشارها را تحمل نکردند و متتیا، کاهنی سالخورده از خاندان مکابیان در دهکده مودین، نخستین قدم برای انجام این نهضت را برداشت.

حسیدیم

حسیدیم به معنای پارسایان، گروهی از موحدان یهود بودند که با هجوم فرهنگ بیگانه، هویت دینی خویش را در مخاطره می‌دیدند و حدود سال ۳۰۰ ق.م برای زدودن آثار بت‌پرستی کنار هم گرد آمدند. آنان غیرت دینی داشتند و در آغاز با یکدیگر پیمان بستند از میگساری بپرهیزند؛ اما با گذشت زمان، از سایر لذت‌های جسمانی نیز کناره‌گیری کردند. آنان لذت‌جویی را با تسلیم شدن به شیطان و یونانیان برابر می‌دانستند. یونانیان نیز با تعجب به حسیدیم می‌نگریستند و آنان را با مرتاضان هندی که در لشکرکشی اسکندر به هندوستان دیده بودند، برابر می‌دانستند.

سایر یهودیان نیز آنان را سرزنش می‌کردند و در جست‌وجوی راه متعادل‌تری برای دین‌داری بودند. مقاومت حسیدیم در برابر فرهنگ بیگانه، تا زمان مکابیان ادامه یافت و در جنگ‌های مکابیان علیه استعمار شرکت کردند و هسته مرکزی سپاه آنان را تشکیل دادند. آنان در راه دین جانبازی کرده، شکنجه دیدند و شهید دادند.^{۱۵}

مکابیان

قوم یهود که افکار و عقاید خویش را در معرض تهاجم دشمن دید، به رهبری مکابیان به دفاع از مرزهای اعتقادی خود برخاست. خاندان مکابی از متتای کاهن و پسرانش یوحنا، یهودای مکابی، الیعازار و یوناتان تشکیل شده بود. نام دیگر آنان «حشمونیان» است که از «حشمون» نیای متتیا گرفته شده است. یهودا پسر متتیا به مکابیوس^{۱۶} ملقب بود. از آن پس، همه دودمان به این لقب خوانده شدند. آنان در برابر حاکمان ستمگر سلوکی که فرهنگ یونانی را ترویج می‌کردند، ایستادند و مقاومت سرسختانه یهودیان را بین سال‌های ۱۳۴ تا ۱۷۴ ق.م رهبری کردند.

گرایش برخی از یهودیان به فرهنگ بیگانه در عصر مکابیان

بشر پیوسته در صدد غنای فکر و اندیشه خود بوده است. یکی از راه‌هایی که او برای رسیدن به این هدف پیموده، استفاده از دانش و تجربیات دیگران است. از این‌روی، طالبان علم و دانش آن را از هر کس باشد، فرا می‌گیرند. این‌گونه ارتباط و دادوستد فرهنگی میان اقوام پدید آمد. این ارتباط به رشد و توسعه فرهنگ‌ها کمک کرد و انسان‌ها از دستاوردهای فکری یکدیگر بهره‌گرفتند. بنابراین، تأثیر و تأثر فرهنگ‌ها امری طبیعی است؛ اما میزان آن متفاوت است. گاهی یک فرهنگ چنان فرهنگ جدید را در خود جذب می‌کند که با آن همسان شده و فرهنگ واحدی پدید می‌آورد و گاهی یکی از آن دو رنگ می‌بازد و استقلال خویش را از دست می‌دهد. یکی از علت‌های اساسی این رنگ‌باختگی، بی‌توجهی به ارزش‌های فرهنگ خودی است.

زمانی که قوم یهود ارزش‌های خویش را کوچک شمرد و شیفته افتخارات بیگانگان شد، در پیروی از آداب فرهنگ بیگانه سر از پا نشناخت:

به گونه‌ای که کاهنان نیز معبد را خوار و سبک می‌شمردند و شور و شوقی برای خدمت در مذبح نداشتند. آنان از تقدیم قربانی‌ها غافل می‌شدند و برای شرکت در بازی‌های غیرشرعی همچون پرتاب دیسک از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. آنچه را اجدادشان احترام می‌کردند، کوچک می‌شمردند؛ اما مفاخر یونانیان را دوست می‌داشتند و از آن به بزرگی یاد می‌کردند.^{۱۷}

بدیهی است قومی که به فرهنگ خود بی‌اعتنایی کند، در حقیقت به توانایی‌های خویش بی‌اعتماد شده و برای حل مشکل خود به بیگانه روی آورده است. در عصر مکابیان، آن‌گاه که از میان سلوکیان آنتیوخوس اپیفانوس^{۱۸} به پادشاهی رسید، یهودیان با سختی‌های فراوانی روبرو شدند. گروهی برای حل مشکلات قوم پیشنهاد می‌کردند: «بیاید با بت‌پرستانی که در اطراف ما زندگی می‌کنند،

ارتباط برقرار کنیم. درست از زمانی که روابط با آنان را از دست داده‌ایم، دچار مشکلاتی شده‌ایم. نظر شما چیست؟ مردم این گفتار را پسندیدند. از این‌روی، برخی برای دریافت اجازه نزد پادشاه رفتند. پادشاه نیز به ایشان اجازه داد که از آداب بیگانگان پیروی کنند.^{۱۹}

فردی که برای دریافت اجازه نزد پادشاه رفت، یاسون^{۲۰} نام داشت. وی درخواست خود را این‌گونه بیان کرد: «... پادشاه اجازه دهد تا شهروندان اورشلیم از حقوق و مزایای مردم انطاکیه^{۲۱} بهره‌مند شوند. پادشاه درخواست‌های او را پذیرفت...».^{۲۲} ارتباط با بیگانگان نه تنها از مشکلات یهودیان نکاست، بلکه بر آن افزود.

هدف اصلی ایمان جوانان

حاکمان یونانی بزرگ‌ترین مانع در نشر فرهنگ خود در میان یهودیان را باورهای دینی قوم یهود می‌دیدند. آنان دریافته بودند که رمز مقاومت یهودیان، به‌ویژه جوانان، اعتقادات دینی است. این حاکمان در جست‌وجوی راهی بودند تا پایه‌های ایمانی جوانان را سست کنند. از این‌روی، تصمیم گرفتند نسل جوان را با خود همراه سازند و آنان را با مظاهر دلفریب فرهنگ خویش آشنا کنند. به‌این‌منظور، یاسون: «... از پادشاه خواست تا به او اجازه دهد در شهر یک ورزشگاه و یک مرکز کارآموزی جوانان به شیوه بت‌پرستان ایجاد کند... پادشاه درخواست‌های او را پذیرفت... یاسون شادمان و شتابان ورزشگاهی^{۲۳} را نزدیک تپه معبد اورشلیم ساخت. او جوانان را برگزید و با پوشاندن کلاهی^{۲۴} آنان را روانه آنجا کرد».^{۲۵}

هنگامی که پادشاه دید جوانان یهودی به فرهنگ خود بی‌اعتماد شده و غیرت دینی خویش را از دست داده‌اند، فرصت را مناسب یافت:

در این زمان پادشاه آنتیوخوس از همهٔ مردم کشورش خواست تا هر یک آداب اجدادی خویش را ترک کنند و همه یکپارچه شوند. تمام بت‌پرستان خواستهٔ پادشاه را پذیرفتند. بسیاری از بنی‌اسرائیل به بندگی او گردن نهادند و برای بت‌ها قربانی کردند و حرمت سبت را شکستند. پادشاه فرستادگانی به اورشلیم و شهرهای یهودا روانه کرد و فرمان داد مردم از آیین بت‌پرستان پیروی کنند؛ از قربانی سوختنی و تقدیم شراب دوری جویند؛ از گرامی‌داشت سبت و اعیاد بپرهیزند. همچنین فرمان داد مکان مقدس و مؤمنان به آن را آلوده کنند؛ برای بت‌ها مذبح و معبد بسازند و خوک^{۲۶} و حیوانات نجس قربانی کنند؛ پسران را بدون ختنه باقی گذارند و روح پاک‌شان را با آدابی ناپسند آلوده کنند تا شریعت به فراموشی سپرده و احکام خدا دگرگون شود. هر کس از این فرمان سرپیچی کند، کشته خواهد شد. حکم پادشاه در سراسر قلمرو حکومت جاری گردید و مأمورانی نیز برای اجرای آن گماشته شدند. او فرمان داد تا در همهٔ شهرهای یهودا، برای بت قربانی کنند. بسیاری از مردم شریعت مقدس را رها کردند و دستور پادشاه را گردن نهادند، به قوم اسرائیل آزار رساندند و آنان را به سوی پناهگاه‌ها راندند. در پانزدهمین روز ماه کسلو از سال یکصد و چهل و پنج،^{۲۷} پادشاه آنتیوخوس برای بی‌حرمت ساختن مذبح در آنجا قربانگاهی برای بت^{۲۸} ساخت و فرمان داد در شهرهای یهودا نیز قربانگاه‌هایی برای بت بسازند.^{۲۹}

فرهنگ یونانی بر جوانان یهودی چنان تأثیر گذاشت که برخی از یهودیان از شور و شوق هلنیسم در صدد برمی‌آمدند نشانهٔ ختنه را از بدن‌هایشان بزدایند تا هنگام برهنه شدن در ورزشگاه‌ها، هیچ‌گونه انتسابی به سنت بنی‌اسرائیل نداشته باشند.^{۳۰} آن‌گاه که تمدن یونان در میان قوم یهود گسترش یافت و تردید و تزلزل در باورهای دینی یهودیان پدید آمد، آنان به احکام شرعی خود بی‌اعتنا شدند و حتی کاهنان که باید در انجام آداب شرعی پیشگام باشند، معبد و مذبح خود را خوار و سبک شمردند و به شعائر دینی اهمیتی ندادند و فساد و آلودگی عبادتگاه‌هایشان را فرا گرفت: «در معبد بیگانگان با انجام کارهای نامشروع به هرزگی و

خوش گذرانی پرداختند و با زنان بدن‌ام عیش و نوش کردند. مذبح نیز با قربانی‌های نجس و حرام پر شد»؛^{۳۱} «از آن پس مردم روبه‌روی در خانه‌ها و شاهراه‌ها بخور می‌سوزاندند و هر گاه به کتابی از شریعت دست می‌یافتند، آن را پاره‌پاره کرده، آتش می‌زدند».^{۳۲} وضعیت قوم یهود چنان شد که: «کسی را یارای انجام مراسم نیاکان و بزرگداشت سبت نبود^{۳۳} و هیچ‌کس نمی‌توانست خود را یهودی بنامد».^{۳۴}

ویژگی‌ها و امتیازهای نهضت مکابیان

روح هلیسم به اندازه‌ای گسترده بود که گروهی از یهودیان دریافتند اگر سستی کنند، تار و پود حیات معنوی آنان از هم خواهد گسست. از این روی، برای رویارویی با آن، به حرکتی اقدام کردند که به «نهضت مکابیان» مشهور شد. این نهضت از امتیازها و ویژگی‌هایی برخوردار بود که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. کار فرهنگی

از آنجا که جهت‌گیری فرهنگ‌ها به سوی اندیشه بشری است و عقاید و افکار آدمی هدف قرار می‌گیرد، روش رویارویی با آن نیز شیوه خاص خود را دارد. به عبارت دیگر، بهترین رویارویی باید یک حرکت و نهضت فرهنگی باشد. اندیشمندان یهودی نیز آن‌گاه که دیدند فرهنگ یونان گسترش می‌یابد و عقاید یهودیان در معرض آسیب جدی است، به پا خاستند و با تدوین نوشته‌ها و کتاب‌های گوناگون از مرزهای دینی و عقیدتی خویش پاسداری کردند. آنان در این راه، از نکات مثبت تمدن یونان نیز بهره جستند و با استفاده از حکمت یونان و اسکندریه کتاب‌هایی نوشتند.

کتاب طوبیت در این عصر نگارش یافت که نمونه خوبی از آموزه‌های آیین یهود برای قوم بی‌خانمان و پراکنده اسرائیل است. این کتاب داستان پدر و پسر به نام‌های «طوبیت» و «طوبیا» است که بعد از ویرانی اسرائیل قدیم در سال ۷۲۲

ق.م، به نینوا برده شده بودند. در این کتاب، از ایمان، احترام به پدر و مادر، صدقه، دعا و توکل سخن به میان آمده است.

کتاب *یهودیت* که در زمان مکابیان نهایی شد، داستان زنی یهودی است که با تدبیر، بنی اسرائیل را از نابودی نجات داد.

کتاب *حکمت سلیمان نبی* برای تقویت ایمان یهودیانی نوشته شد که در اجتماع بت پرستان زندگی می کردند و بیم آن می رفت که فرهنگ توحیدی خود را آرام آرام از دست بدهند.

کتاب *منسوب به یسوع بن سیراخ* در حدود سال ۲۰۰ ق.م نوشته شد. او کتاب حکمت خود را به زبان عبری تدوین کرد تا قوم یهود را با شریعت الهی آشنا کند.

کتاب *باروک* نیمه دوم قرن دوم ق.م نهایی شد؛ این کتاب ساکنان اورشلیم را به پایداری در برابر یونانی مآبی فرامی خواند.

رساله ارمیا نیز در همین دوران نوشته شد. در این رساله، ارمیای نبی یهودیان را که در انطاکیه مرکز حکومت سلوکیان به خاطر ایمانشان آزار می دیدند، دلگرمی می دهد و بت پرستی را نکوهش می کند.

کتاب *اول مکابیان* که سال ۱۰۰ ق.م تدوین شد، بیانگر تاریخ مبارزات و سرگذشت قوم موحد یهود بین سال های ۱۳۴ تا ۱۷۵ ق.م است. در این کتاب، رویارویی متنیای کاهن و فرزندانش با یونانی مآبی بیان شده است.

کتاب *دوم مکابیان* به مقاومت مؤمنان یهودی در برابر ترویج شعارهای بت پرستی یونانیان در سال های ۱۶۱ تا ۱۷۸ ق.م اشاره می کند.

این کتاب ها به منظور رویارویی با یونانی مآبی نگاشته شد؛ اما نشانه هایی از حکمت یونانیان در آنها مشاهده می شود.

۲. ایمان به امدادهای غیبی

دین‌داران پیوسته در مبارزات خویش به قدرتی بالاتر از نیروهای مادی تکیه می‌کنند. آنان همواره خود را به سرچشمه قدرت بی پایان الهی متصل می‌بینند. به قول متئیای کاهن: «تاریخ همه نسل‌ها گواهی می‌دهد آنان که به خدا امید بستند، نیازمند دیگران نشدند».^{۳۵}

یهودیان موحد به امدادهای غیبی اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که نصرت الهی به یاریشان می‌آید. از این‌روی، زمانی که به رهبری مکابیان در دفاع از مقدسات خویش در میدان‌های نبرد شرکت جستند، از خداوند درخواست یاری کردند:

در آن روز همه روزه گرفتند و پلاس پوشیدند، خاکستر بر سر ریختند و جامه خویش چاک کردند و همان‌گونه که بت‌پرستان به هنگام گرفتاری از خدایان دروغین خود کمک می‌خواستند، آنان نیز کتاب شریعت^{۳۶} را گشودند و از آن مدد جستند. آنان لباس‌های کهانت را همراه نوبرهای گندم و عشریه غله‌هایشان گرد آوردند و کسانی را که به نذرهای خویش وفا کرده بودند، فراخواندند. آن‌گاه به سوی آسمان بانگ برآوردند و گفتند: خدایا با اینها چه کنیم و آنها را کجا ببریم؟ مکان مقدس تو بی‌حرمت و آلوده شده است و کاهنان تو در غم و اندوه فرو رفته‌اند. بیگانگان همه کمر به نابودی ما بسته‌اند و تو از اهداف پلید آنان آگاهی. اگر تو به یاری ما برنخیزی، پس چگونه در برابر آنان بایستیم؟^{۳۷}

در گزارشی دیگر آمده است که خداوند نیز با امدادهای غیبی خود به کمک ایشان شتافت:

هنگامی که خورشید به تازگی طلوع کرده بود، دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند. یک گروه بافضیلت، موفقیت‌ها و پیروزی‌هایشان را در پناه اعتماد به خدا می‌دانستند و گروه دیگر از روی کینه‌توزی نبرد می‌کردند. هنگامی که نبرد شدید شد، پنج مرد خوب‌روی از آسمان بر دشمنان ظاهر شدند. آنان بر اسبانی با لگام زرین سوار بودند و دو نفرشان یهودیان را رهبری کردند. یهودای مکابی میان آن دو تن جای گرفت. آنان نیز او را از هر سو با سلاح‌هایشان زیر پوشش گرفتند و

به سلامت حفظ کردند. آن‌گاه تیرها و آذرخش‌هایی را به سوی دشمنان افکندند و آنان را در حالی که با وحشت و اضطراب ناپینا شده بودند، کشتند.^{۳۸}

در نبردی دیگر:

هنگامی که یاران یهودا شنیدند که لسیاس قلعه‌ها را محاصره کرده است، همراه مردم آه و ناله سر دادند و از خداوند خواستند تا فرشته شایسته‌ای را برای رهایی بنی‌اسرائیل بفرستد. یهودای مکابی پیش از همه سلاح برگرفت و دیگران را تشویق کرد که خود را برای فداکاری و یاری برادرانشان آماده کنند. آن‌گاه همه با اشتیاق پیش تاختند. پیشاپیش خود سواری سفیدپوش را دیدند که زره زرین خویش را تکان می‌داد. آنان همه خدای مهربان را ستودند و چنان شهادتی یافتند که نه تنها آماده نبرد با سربازان دشمن بودند، بلکه می‌توانستند با وحشی‌ترین حیوانات نیز بجنگند و از دیوارهای آهنین بگذرند. بدین‌سان، آنان همراه یآوری از آسمان با سلاح‌هایشان جنگیدند؛ زیرا خداوند با آنان مهربان بود.^{۳۹}

اطاعت از رهبران آگاه و شجاع

به گواهی تاریخ، رهبران آگاه و شجاع، مردم خویش را در برابر تهاجم دشمن هدایت کرده، حماسه‌های به یادماندنی آفریده‌اند و سرانجام آنان را به پیروزی رسانده‌اند. یکی از این پیشوایان، متتیای کاهن است. آن‌گاه که یونانی‌مآبی از هر سو قوم یهود را تهدید می‌کرد، متتیای غیور در برابر ناهنجاری‌های دینی و اجتماعی با خود چنین گفت:

وای بر من! آیا در دورانی متولد شدم که باید نابودی مردم و ویرانی شهر مقدس را ببینم؟ من نشسته باشم و دشمن بر شهر چیره شود؟ مکان مقدس در چنگال دشمن گرفتار آید؟ معبد شهر همچون آدمی پست، خوار و ذلیل شده، ظروف ارزشمندش در تبعید به غارت رفته است؛ پیر و جوان را در شاهراه‌ها از دم شمشیر می‌گذرانند؛ کافران پیوسته این سرزمین را قطعه‌قطعه کرده و با غنایم آن ثروتمند شده‌اند؛ تمام زینت‌های نیکوی این سرزمین از

دست رفته است و زنان آزاده‌اش را به کنیزی برده‌اند؛ مکان مقدسی که آرمان و افتخار ما بود، ویران. و به دست بت‌پرستان بی‌حرمت و بدنام شده است. پس از این برای چه زندگی کنیم؟^{۴۰}

آن‌گاه متتیای کاهن در صدد چاره‌جویی برآمد و تصمیم گرفت در برابر تهاجم دشمن بایستد و مقاومت پیشه کند. مأموران شاه آن‌گاه که از مردم مودین می‌خواستند آداب شریعت را کنار بگذارند و برای زئوس خدای خدایان یونان قربانی کنند، از متتیا پرسیدند: «آیا تو برای انجام فرمان پادشاه پیشقدم نمی‌شوی؟ مردم، بزرگان یهودا و آنان که در اورشلیم باقی مانده‌اند، نیز چنین کرده‌اند. در این صورت تو و پسرانت از دوستان پادشاه می‌شوید و طلا و نقره و هدایای دیگر را به عنوان پاداش دریافت می‌کنید.»^{۴۱}

پاسخ متتیا شنیدنی است:

اگر تمام مردم بنده پادشاه آنتیوخوس شوند و از حکم او اطاعت کنند و رسومی را که پدرانشان بر طبق آن عمل کرده‌اند، رها سازند، من همراه پسران و قبیله‌ام از شریعت اجداد خود که دست به دست به ما رسیده است، پیروی خواهیم کرد. خدا را سپاس؛ چرا خواست خدا را ناتمام بگذاریم و درخواست‌های او را با بی‌احترامی رها کنیم؟ ما به فرمان‌های پادشاه گوش نمی‌دهیم و از شریعت خود به چپ و راست منحرف نمی‌شویم.^{۴۲}

متتیا نیز که رهبری آگاه و بی‌باک بود، مانند همه رهبران شجاع، قوم خود را به جانفشانی فراخواند و از آنان خواست در برابر ستمگران شجاع و گستاخ باشند. از این‌رو، گفت: «پس چرا شما از تهدید ستمگر می‌ترسید؟ شکوه او به پلیدی و کرم بدل خواهد شد. از منزلت بلند سلطنتی امروز وی فردا اثری نخواهد بود و به خاکی که از آن سر برآورده است، بر خواهد گشت و همه نقشه‌هایش بر باد خواهد رفت. پسرانم، شجاع باشید و در جهت اهداف شریعت صف‌آرایی کنید تا نامتان پرآوازه گردد.»^{۴۳}

متتیا و فرزندانش همراه خانواده‌هایشان رو به سوی بیابان نهادند. دشمن این گروه را نیروی چریکی کم‌اهمیتی می‌پنداشت؛ اما آنان چندین بار دشمنان خود را شکست دادند و از اورشلیم بیرون راندند. متتیا کاهن پس از مدتی درگذشت و در جایی به نام «مودین» دفن شد: «مرگ او در یکصد و چهل و ششمین سال^{۴۴} بود. فرزندانش او را در آرامگاه پدرانش در مودین به خاک سپردند و همه بنی‌اسرائیل بر او گریستند».^{۴۵}

پس از متتیا پسرش یهودای مکابی رهبری بنی‌اسرائیل را به دست گرفت و آنان را در مقابل هجوم فرهنگی و نظامی دشمن هدایت کرد. رهبری دلیرانه وی زبانزد خاص و عام بود: «یهودا قومش را عزیز کرد؛ سپر برگرفت و لباس رزم پوشید و در میدان‌های نبرد با شمشیر خود به یاری سپاه شتافت. همچون شیر حمله می‌کرد و مانند شیربچه‌ای بر طعمه فرود می‌آمد. وی شریران را تعقیب کرد و کسانی را که به قومش ستم روا داشته بودند، به آتش سپرد».^{۴۶}

پس از یهودا، برادرش یوناتان جنگ را شجاعانه ادامه داد و در راه دفاع از مرزهای عقیدتی یهود حماسه آفرید. پس از یوناتان فرزند دیگر متتیا، الیعازار نیز در راه رهایی سرزمینش جنگید و به شهادت رسید:

در آن روز، الیعازار پسر ساران چه کرد؟ در آن جا فیلی بود که با نشان‌های سلطنتی آذین‌بندی شده بود و برجی بلندتر از بقیه داشت. الیعازار پنداشت که پادشاه بر آن سوار است. وی برای رهایی سرزمینش و به دست آوردن شهرتی ماندگار تصمیم به جانبازی گرفت. الیعازار با شهامت به سوی آن فیل شتافت و در قلب سپاه، دشمن را از چپ و راست کشت. سربازان پادشاه را از هر سو به زمین افکند تا این‌که به آن فیل رسید و در میان پاهایش خزید. وی فیل را از پای درآورد و خود نیز زیر دست و پای آن نقش بر زمین شد و در همان‌جا جان داد.^{۴۷}

سرانجام شمعون آخرین فرزند متتیا موفق شد یهودیان را به پیروزی کامل برساند. بدین‌سان، مکابیان با رهبری شجاعانه خویش توانستند ملت یهود را در

برابر سختی‌های طاقت‌فرسا به مقاومت وادارند و نقش برجسته و تعیین‌کننده رهبری را در مقطعی از تاریخ به خوبی نشان دهند.

۳. اسوه‌سازی

یکی از روش‌های رویارویی با تهاجم فرهنگی، ارائه اسوه‌هایی برای پیروی است. کسانی که در راه کمال گام نهاده‌اند و منزلگاه‌هایی از جاده رشد را پیموده‌اند، قهرمانانی هستند که می‌توانند نمونه‌های مناسبی برای دیگران باشند. مردم و به ویژه جوانان می‌توانند رفتار، کردار و گفتار آنان را سرمشق خویش قرار دهند. یکی از وظایف مهم رهبران و فرهیختگان جامعه، شناساندن اسوه‌هاست.

در نهضت مکابیان، متتبیای کاهن نیز در آخرین وصایای خود به این مهم پرداخت و قهرمانان و اسوه‌ها را به قوم خویش معرفی کرد:

رفتار و کردار پدران را سرمشق خود قرار دهید تا شکوهمند و جاودان شوید. بنگرید چگونه ابراهیم امتحان شد و از آزمایش‌ها سربلند بیرون آمد. به یاد آورید که چگونه یوسف در تنگناها نیز به فرمان خدا وفادار ماند تا سرانجام خدا وی را فرمانروای سراسر مصر کرد. پدر ما فینحاس نیز سرسختانه از شریعت دفاع کرد تا به کهنات ابدی رسید. یوشع به سبب وفاداری‌اش به دستورهای خدا داور بنی‌اسرائیل شد و کالیب مردم را دلداری داد و به سرزمین پهناوری دست یافت. داود که قلبی مهربان داشت، سلطنت ابدی را به ارث برد. ایلیا نیز که به دفاع از شریعت برخاسته بود، به آسمان صعود کرد و چون حننیا، عزریا و میشائیل ایمان آوردند، بر آتش چیره شدند. دانیال به دلیل بی‌گناهی‌اش از کام شیرهای وحشی نجات یافت.^{۴۸}

الیعازار پسر متتیا نیز با گفتار و کردار خود اسوه مناسبی برای جوانان شد. آن‌گاه که او را برای خوردن گوشت خوک در تنگنا قرار دادند، گفت: «... سزاوار است با شهامت از این زندگی بگذرم و به سوی مرگ بشتابم و این برای جوانان نمونه خوبی خواهد شد تا مرگ شرافت‌مندانه را در راه شریعت مقدس برگزینند».^{۴۹}

۴. غیرت دینی

یکی از سدهای محکم در برابر گسترش فرهنگ بیگانه، غیرت دینی است. غیرت دینی آنگاه که مقام با بصیرت و رعایت موازین شرعی و اخلاقی باشد، سپری فولادین است که از احکام شریعت در برابر تهاجم‌های دشمن دفاع می‌کند. این سپر باید به دست رهبران صیقل داده شود تا هنگام نیاز به کار آید. غیرت دینی متتبی‌کاهن، مثال‌زدنی است. هنگامی که مردی یهودی در برابر چشم همگان خواست بر مذبح مودین برای خدایان دروغین قربانی کند، خشم سراسر وجود متتبی‌را فراگرفت: «غیرت دینی وی به گونه‌ای شعله‌ور شد که عنان اختیار از کف داد و آن مرد را روی مذبح به قتل رساند. همچنین او مأمور پادشاه را که مذبح را به ویرانی کشانده و مردم را وادار به قربانی برای بت‌ها کرده بود، کشت».^{۵۰}

متتبی‌کاهن در آخرین روزهای زندگی این‌گونه به پسرانش وصیت کرد: «اکنون روزگار به کام ستمگران و کفرگویان است و ما سختی‌ها و گرفتاری‌های تلخی را پیش‌روی داریم. این گواه خوبی است بر این‌که شما باید عاشق شریعت باشید و غیورانه از آن دفاع و در راه پیمان پدران‌تان جانفشانی کنید».^{۵۱} همچنین متتبی‌به فرزندانش چنین گفت: «پسرانم! شجاع باشید و در جهت اهداف شریعت صف‌آرایی کنید تا نامتان پرآوازه گردد تمام دوستداران شریعت را گرد آورید و سرزمین خویش را آزاد کنید».^{۵۲}

نمونه‌های دیگری نیز از غیرت دینی در میان قوم موحد یهود دیده شده است:

باری، یکی از مشایخ اورشلیم به نام رازیس که به هموطنان خویش عشق می‌ورزید، نزد نکانور متهم شد. وی فردی خوشنام بود که به خاطر مهربانی‌اش به «پدر یهودیان» شهرت داشت: زیرا در روزگاران گذشته که یهودیان با بیگانگان پیوندی نداشتند، رازیس به یک یهودی غیور مشهور بود و بی‌باکانه جسم و جان‌ش را با شور و هیجان در راه دین یهود به خطر می‌انداخت. آن‌گاه که نکانور

خواست خشم درونی خویش را نسبت به یهودیان آشکار کند، بیش از پانصد مرد جنگی را برای دستگیری رازیس روانه کرد؛ زیرا او می‌پنداشت با دستگیری رازیس آسیب بزرگی به یهودیان می‌رساند. هنگامی که سپاهیان در پی تصرف قلعه برآمدند و خواستند دروازه آن را بشکنند و فرمان دادند آتشی برای سوزاندن آن فراهم شود. رازیس که از هر سو در محاصره بود، خود را بر شمشیرش انداخت. او مرگ دلیرانه را برگزید تا به جنگ انسان‌های تبهکار نیفتد و مورد دشنام قرار نگیرد و همین سزاوار اصل و نسب شریفش بود. جمعیت به سوی درها یورش بردند. او که به دلیل شتاب ضربه‌اش کاری نشده بود، جسورانه به بالای دیوار پرید و خودش را مردانه میان انبوه آنان انداخت. آنان به سرعت خود را کنار کشیدند. در نتیجه، فضایی پدید آمد و رازیس میان آن مکان خالی افتاد. با وجود این، او که هنوز اندک رمقی داشت و از خشم برافروخته بود، برخاست و گرچه خونس همچون فواره می‌جوشید و جراحاتش دردناک بود، به میان جمعیت پرید و بر صخره تندی ایستاد. او که خونس به آرامی روان بود، روده‌های خود را بیرون کشید و در دست‌هایش گرفت. سپس آنها را به سوی جمعیت پرتاب کرد و در حالی که خداوند روح و زندگی را می‌خواند و از او می‌خواست تا دوباره به او روح و زندگی بخشد، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.^{۵۳}

۵. روحیه شهادت‌طلبی

یکی از راه‌هایی که در نهضت مکابیان برای رویارویی با تهاجم فرهنگی و نظامی برگزیده شد، مقاومت سرسختانه در برابر یورش دشمن بود. این مقاومت‌ها حماسه‌های خونین آفرید و به شهادت مؤمنان انجامید. در اینجا به سه نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. از جان‌گذشتگی الیعازار

الیعازار پیرمردی خوش‌سیما و از کاتبان و آموزگاران شریعت بود. وی را برای خوردن گوشت خوک در فشار گذاشتند. او گوشت را از دهان خود بیرون انداخت و پذیرای شکنجه و عذاب شد و بدین‌سان، مرگ شرافتمندانه را بر

زندگی نکبت‌بار برگزید. او همچون کسانی که در مبارزه پایدارند، هیچ‌گاه راضی نشد به دلیل دل‌بستگی به زندگی دنیا، به غذای نجس لب بزند. آنان که با الیعازار آشنایی داشتند و کارگزار این مراسم بودند، به وی پیشنهاد کردند از غذای پاکیزه خود بخورد، ولی وانمود کند که از قربانی‌های پادشاه است. در این صورت، وی از مرگ نجات می‌یافت و از احترام همه برخوردار می‌شد. الیعازار اندیشید و آن‌گونه که سزاوار سالمندی، موی سفید و رفتار نیکویش از دوران جوانی بود و شریعت مقدس خدا نیز آن را طلب می‌کرد، در پاسخ گفت:

مرا بی‌درنگ به گورستان برید؛ زیرا اگر پنهان‌کاری کنم، بسیاری از جوانان می‌پندارند که الیعازار نودساله به آیین بیگانگان گرویده است و این زبندۀ پیری همچون من نیست. شایسته نیست دوران پیری خویش را در آرزوی زندگی طولانی‌تر با ننگ سپری کنم و با نفاق و دورویی خود، جوانان را فریب دهم. در این صورت، از کیفر بشری رهایی می‌یابم، اما در مرگ و زندگی گریزی از عذاب خدای توانا نیست. از این روی، سزاوار است با شهامت از این زندگی بگذرم و به سوی مرگ بشتابم و این برای جوانان نمونه خوبی خواهد شد تا مرگ شرافت‌مندانه را در راه شریعت مقدس برگزینند.

پس از این سخنان، الیعازار بی‌درنگ روانۀ شکنجه‌گاه شد. آنان که تا اندکی پیش با وی به نرمی رفتار می‌کردند، اکنون می‌پنداشتند او همچون دیوانگان سخن می‌گوید. از این روی، از وی بیزار شدند. الیعازار که از درد تازیانه‌ها می‌نالید، در آستانه مرگ گفت: «خداوند دانا می‌داند که من می‌توانستم خود را از مرگ نجات دهم؛ اما به دلیل ترس از او، همه رنج‌ها را با خشنودی به جان خریدم». بدین سان، الیعازار مرد. مرگ وی نه تنها برای جوانان، بلکه برای همه قومش نمونه‌ای از شرافت و یادگاری از فضیلت بود.^۴

ب. شهادت مادر و هفت فرزند وی

در رویدادی دیگر، هفت برادر همراه مادرشان دستگیر شدند. پادشاه آنان را وادار کرد تا بر خلاف شریعت گوشت خوک بخورند. آنان از این کار سر باز زدند. از این روی، با تازیانه و چیزهای دیگر مجازات شدند. در آغاز یکی از آنان گفت: «از ما چه می‌خواهی؟ ما آماده شهادتیم و شریعت پدرانمان را هیچ‌گاه زیر پا نخواهیم گذاشت». آن‌گاه پادشاه خشمگین شد و فرمان داد تابه‌ها و دیگ‌های بزرگ را بر آتش نهند. ظرف‌ها بی‌درنگ آماده و داغ شد. پادشاه فرمان داد تا زبان و اعضای نخستین کسی را که لب به اعتراض گشوده بود، پیش چشم مادر و برادرانش ببرند. هنگامی که تمام اعضای او را بریدند، پادشاه فرمان داد او را زنده‌زنده در تابه‌ها بر روی آتش سرخ کنند. در حالی که بوی سوخته شدن همه جا را آکنده بود، مادر و برادران یکدیگر را به مرگ شجاعانه تشویق می‌کردند و می‌گفتند: «خداوند ما بر ما می‌نگرد و او غمگسار ماست؛ همان‌طور که موسی در سرودش در برابر همه چنین گواهی داد: خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و از بندگان خود تسلی خواهد یافت».^{۵۵} پس از این‌که برادر اول بدین‌سان از دنیا رفت، نوبت به برادر دوم رسید. آنان وی را در حال استهزا برای شکنجه آوردند. هنگامی که پوست سرش را می‌کنند، از وی پرسیدند آیا پیش از جدا شدن همه اعضایت حاضری گوشت خوک بخوری؟ وی به زبان بومی^{۵۶} پاسخ داد: هرگز. از این روی، او را نیز همچون برادرش شکنجه دادند. او در نفس‌های آخر به پادشاه گفت: «تو می‌توانی از روی ستم این زندگی زودگذر را از ما بگیری؛ اما پادشاه جهان به کسانی که در راه شریعتش می‌میرند، زندگی جاودانه خواهد بخشید». آن‌گاه برادر سوم را آوردند. هنگامی که او را استهزا می‌کردند و در تنگنا قرار می‌دادند، وی برای نشان دادن آمادگی دست‌هایش را مردانه دراز کرد و زبانش را بی‌درنگ بیرون آورد و دلیرانه گفت: «همه این اعضا را از خدای آسمان دارم و

آنها را در راه شریعتش ناچیز می‌شمارم و امیدوارم او آنها را دوباره به من بازگرداند». تا آنجا که پادشاه و همراهانش از دلیری مرد جوان که شکنجه را به هیچ انگاشته بود، شگفت‌زده شدند. پس از اینکه این مرد کشته شد، آنان برادر چهارم را نیز به این شیوه شکنجه کردند و چهره‌اش را از زیبایی انداختند. هنگامی که آماده مرگ می‌شد، به پادشاه گفت: «چه نیکوست که آدمی به دست مردم کشته شود؛ این امید که خداوند دوباره او را برانگیزد؛ اما تو هرگز رستاخیزی نخواهی داشت».^{۵۷} پس از آن، پنجمی را نیز آوردند و چهره‌اش را از زیبایی انداختند. آن‌گاه او به پادشاه رو کرد و گفت: «تو بر انسان‌ها توانایی داری؛ اما سرانجام نابود خواهی شد و آنچه را بخواهی، می‌کنی و نمی‌اندیشی که قوم ما، برگزیده خداست. اندکی درنگ کن و قدرت بی‌انتهای او را بنگر که چگونه تو و نسلت را مجازات خواهد کرد».^{۵۸} آن‌گاه برادر ششمی را آوردند. او که آماده مرگ بود، به پادشاه گفت: «بی‌سبب خود را فریب مده. این سختی‌ها به خاطر نافرمانی‌هایی است که در برابر خدا انجام داده‌ایم. از این‌روی، این کارهای شگفت بر ما انجام می‌شود. اما اکنون که روزگار به کام توست، میندار که می‌توانی هم‌اورد خدا گردی و از مجازات وی رها شوی». شگفت‌انگیزتر از همه، مادر آنان بود که سزاوار است از او به نیکی یاد شود. وی با جرئت و دلیری شایسته با امیدی که به خدا داشت، شهادت هفت پسرش را در یک روز پذیرا شد. او که از روح شجاعت لبریز بود، هر یک از آنان را به زبان بومی خود تشویق می‌کرد و عواطف مادرانه خویش را با غرور مردانه درمی‌آمیخت. وی به فرزندان‌ش گفت: «نمی‌توانم بگویم شما چگونه در رحم من جای گرفتید؛ زیرا من نه روح به شما بخشیدم و نه زندگی و اعضای هیچ یک از شما را من نساختم. بی‌شک، آفریننده جهان که آدمی را پدید آورد و آغاز هر چیز را بنا نهاد، به دلیل جانفشانی شما در راه شریعتش با رحمت خود روح و زندگی را دوباره به شما

خواهد بخشید». آنتیوخوس پنداشت که با سخنان آن زن، خوار و سبک شده است. از این روی، به کوچک‌ترین برادر روی کرد و به تشویق وی پرداخت و با سوگند به او اطمینان داد که اگر از شریعت پدران خود دست بردارد، وی را ثروتمند و خوشبخت خواهد کرد و از دوستان نزدیک خود قرار داده، به مقام‌های بلند خواهد گمارد. جوان روی از سخنان پادشاه برتافت. آن‌گاه پادشاه مادرش را فراخواند و او را تشویق کرد تا پسر جوانش را از مرگ نجات دهد. پس از سخنان فراوان پادشاه، مادر وعده داد که دیدگاه فرزندش را تغییر دهد. مادر در حالی که پادشاه ستمگر را به تمسخر می‌گرفت، به روی پسرش خم شد و به زبان بومی سرزمین خود به او گفت:

پسرم! به من رحم کن. تو را نه ماه در شکم حمل کردم و سه سال شیر دادم. تو را پروردم و به این سن و سال رساندم و با رنج آموزش دادم. پسرم! از تو می‌خواهم به آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست، به خوبی بنگری و دریابی که خدا آنها را از نیستی به هستی آورده است. آدمی را نیز این‌گونه آفرید. از این پادشاه ستمگر نه‌راس و با پذیرش مرگ، شایستگی برادری خود را با آن شهیدان اثبات کن تا بار دیگر به لطف خداوند تو را همراه برادرانت در جهان دیگر در آغوش گیرم.

هنوز سخن مادر پایان نیافته بود که جوان گفت:

منتظر چه هستید؟ من هرگز از فرمان پادشاه پیروی نخواهم کرد؛ بلکه فرمانبردار شریعتی خواهم بود که به دست موسی به نیاکانمان داده شده است و تو که هر شرارتی را بر عبرانیان روا داشتی، هرگز از دست خدا نخواهی گریخت؛ ما همه این سختی‌ها را به سبب گناهانمان به دوش می‌کشیم و گرچه خدای زنده برای مدت کوتاهی بر ما خشم گیرد و ما را سرزنش و ادب کند، بار دیگر با بندگانش از روی لطف رفتار خواهد کرد؛ اما تو، ای کافر که از همه شریعتی‌ها، خود را بی‌دلیل برتر از دیگران مینداری و با آرزوهای واهی مغرور باش؛ زیرا تو هنوز از داور خدای توانا که همه چیز را می‌نگرد، نگریخته‌ای؛ زیرا برادران ما برای مدتی کوتاه درد و رنج را پذیرفتند و در راه پیمان خداوند

برای زندگی جاوید کشته شدند. اما تو به سبب تکبر و غرورت با داوری عادلانه خدا مجازات خواهی شد. من نیز مانند برادرانم جسم و جانم را فدای شریعت پدرانم می‌کنم و از خدا می‌خواهم هرچه زودتر لطف و رحمتش را بر قوم ما بفرستد و تو را با درد و رنج‌ها همراه کند تا بگویی که خدایی جز خدای یکتا نیست. امید است که من و برادرانم آخرین کسانی از قوم‌مان باشیم که خشم عادلانه خدای توانا بر آنان فرود می‌آید.

پادشاه که به سخره گرفته شده بود، بسیار خشمگین شد و او را بدتر از دیگر برادرانش شکنجه کرد؛ این‌گونه آن مرد بی‌گناه با اعتماد کامل به خداوند از دنیا رفت. سرانجام پس از همه پسران مادر آنان نیز کشته شد.^{۵۹}

ج. جانبازی زنان

پادشاه آنتیوخوس اپیفانوس به بنی‌اسرائیل فرمان داد: «پسران را بدون ختنه باقی گذارند و روح پاکشان را با آدابی ناپسند آلوده کنند تا شریعت به فراموشی سپرده شود و احکام خدا دگرگون گردد. هر کس از این فرمان سرپیچی کند، کشته خواهد شد».^{۶۰} مادرانی این فرمان را نادیده گرفتند. مأموران شاه نیز در اجرای فرمان اخیر او کوتاهی نکردند و آن‌گونه که دستور داده بود: «دو زن که فرزندان خود را ختنه کرده بودند، دستگیر شدند. کودکانشان را به سینه‌های آنان آویختند و در شهر گرداندند؛ سپس آنان را از برج و باروی شهر به زیر افکندند».^{۶۱}

۶. هم‌پیمانی با دیگران بر اساس احترام متقابل

جامعه بشری از اقوام گوناگونی تشکیل شده است؛ همان‌گونه که افراد به یکدیگر نیازمندند، اقوام نیز به یکدیگر نیاز دارند. این نیاز زمانی بیشتر احساس می‌شود که برای فرد یا جامعه مشکلی پیش آید. هرگاه قومی در معرض تهاجم دشمن قرار گیرد، می‌تواند با کمک دیگران نقاط آسیب‌پذیر خود را کاهش دهد و به دفاع از خویش برخیزد. یک قوم زمانی خواهد توانست روی پای خویش بایستد

که از همه امکانات بهره گیرد. یکی از روش‌های بهره‌گیری از امکانات، هم‌پیمانی با بیگانگانی است که به دشمنان دست یاری نداده‌اند و اگر با آنان عهدی بسته شود، در پیمان خود وفادار می‌مانند. این سیاست سبب می‌شود دشمن در پیاده کردن اهداف خائنانه خود با موانع بزرگی روبه‌رو شود.

در عصر مکابیان نیز هنگامی که یهودا شنید رومیان ملتی بزرگ و قابل اعتماد هستند،^{۶۲} دو نفر را برای بستن پیمان دوستی نزد آنان فرستاد:

تا با کمک آنان آتش شرارت یونانیان را که بنی‌اسرائیل را به بدترین شکلی به بردگی کشیده بودند، خاموش کند. آن دو در یک سفر طولانی به روم رسیدند و در مجلس شورای رومیان حاضر شدند و گفتند: ما را یهودا و برادرانش و قوم یهود نزد شما فرستاده‌اند و آمده‌ایم با شما پیمان صلح و دوستی ببندیم تا ما را در شمار دوستان و هم‌پیمانان خود قرار دهید. رومیان از این سخنان به گرمی استقبال کردند و این متن پیامی است که آنان بر الواح برنجین نگاشتند و آن را به سوی اورشلیم فرستادند تا بیانگر پیمان صلح و دوستی آنان با یهودیان باشد: توفیق و کامیابی در خشکی و دریا از آن رومیان و یهودیان و جنگ و دشمنی برای همیشه از آنان دور باد. هر گاه جنگی در روم یا در سرزمین یکی از هم‌پیمانانش رخ دهد، قوم یهود باید با همه توان آن‌گونه که شایسته است، به دفاع از آنان برخیزد و از هرگونه کمک غذایی و مالی و در اختیار گذاشتن سلاح و کشتی به دشمنان پرهیزند و همان‌طور که رومیان دوست دارند، بدون هیچ چشم‌داشتی بر این پیمان وفادار بمانند. همچنین اگر یهودیان مورد تهاجم قرار گیرند، رومیان باید آن‌گونه که سزاوار است با همه توان خویش به یاری آنان بشتابند و از هرگونه کمک غذایی و مالی و در اختیار گذاشتن سلاح و کشتی به دشمنان یهود خودداری کنند و صادقانه بر این پیمان وفادار بمانند. این پیمانی است بین رومیان و یهودیان. هر گاه یکی از دو طرف بخواهد بر این پیمان چیزی بیفزاید و یا از آن بکاهد، باید با رضایت طرف دیگر باشد و هرچه بدین‌سان، افزوده یا کاسته شود، لازم‌الاجرا خواهد بود.^{۶۳}

نتیجه‌گیری

قیام یهودیان یکتاپرست به رهبری مکابیان چنان گسترش یافت که پادشاه سلوکی آنتیوخوس چهارم نتوانست آن را سرکوب کند. با آغاز این نهضت، جنبش نیرومند ضدیونانی فلسطین را فراگرفت و نفوذ سلوکیان کاهش یافت. از خاندان مکابیان، شمعون موفق شد، استقلال یهود را به دست آورد و در سال ۱۴۲ ق.م به فرمانروایی برسد. فرزندان وی هورکان، اریستوبول و الکساندر، فرمانروایی را با کهنات جمع کردند.

با حاکمیت مکابیان، یهودیان در رعایت آداب و سنن قومی خود آزادی پیدا کردند. استقلال داخلی یهود تأمین شد و زبان عبری از نو رواج یافت. مردم از کسانی که با دین و قوم بیگانه بودند، فاصله گرفتند.^{۶۴} در این دوره، یهودیان به دو فرقه تقسیم شدند:

۱. فریسیان؛ افراد این فرقه در برابر یونانی‌مآبی ایستادند و با طرفداری از حاکمان مکابی به دین سنتی یهود وفادار ماندند. آنان نه تنها معتقد بودند آداب دین یهود باید مطابق شریعت موسی انجام شود، بلکه برای احادیث شفاهی نیز اهمیت قائل شدند.

۲. صدوقیان؛ این فرقه که به کاهنی به نام «صادوق» منسوب بود، روایات قوم یهود را قبول نداشت؛ از اندیشه‌های یونانی تأثیر می‌گرفت و قیامت را انکار می‌کرد. جنگ و نزاع بین این دو گروه حکومت صدساله حشمونیان (مکابیان) را ضعیف کرد و زمینه را برای سلطه رومیان فراهم آورد. سرانجام یکی از سرداران رومی به نام «پومپه» بخشی از سوریه را در سال ۶۳ ق.م از حاکمیت مکابیان درآورد. فاصله سال‌های ۶۳ ق.م تا ۱۴۲ ق.م یعنی دوران استقلال یهود «دوره مکابیان» نامیده می‌شود.^{۶۵} نام نیک مکابیان همچنان باقی است و کتاب‌هایی به نام

آنان موجود است و کمتر دایرةالمعارفی یافت می شود که از جانبازی‌های ایشان سخن نگفته باشد.

ضمیمه شماره ۱

پادشاهان سلسله سلوکی		
نام	لقب	مدت پادشاهی ق.م
سلوخوس اول	نیکاتور	۲۸۰-۳۱۱
آنتیوخوس اول	سوتر	۲۶۲-۲۸۰
آنتیوخوس دوم	تئوس	۲۴۷-۲۶۱
سلوخوس دوم	کالینیکوس	۲۲۶-۲۴۷
سلوخوس سوم	سوتر	۲۲۳-۲۲۶
آنتیوخوس سوم	کیبر	۱۸۷-۲۲۳
سلوخوس چهارم	فیلوپاتور	۱۷۵-۱۸۷
آنتیوخوس چهارم	اپیفانوس	۱۶۳-۱۷۵
آنتیوخوس پنجم	اوپاتور	۱۶۲-۱۶۳
دیمتریوس اول	سوتر	۱۵۰-۱۶۲
الکساندر اول	بلاس	۱۴۵-۱۵۰
دیمتریوس دوم	نیکاتور	۱۳۸-۱۴۵
آنتیوخوس ششم	اپیفانوس	۱۴۲-۱۴۵
آنتیوخوس هفتم	سیدتس	۱۲۹-۱۳۸
الکساندر دوم	زایناس	۱۲۳-۱۲۸
آنتیوخوس هشتم	کلئوپراتئا	۱۲۱-۱۲۵
سلوخوس پنجم		۱۲۵
آنتیوخوس هشتم	گریپوس	۹۶-۱۱۵
آنتیوخوس نهم	سیزیئوس	۹۵-۱۱۵
سلوخوس ششم		۹۵-۹۶
آنتیوخوس دهم	فیلوپاتور	۸۳-۹۵
دیمتریوس سوم	اکارس سوتر	۸۸-۹۵
آنتیوخوس یازدهم	فیلادفوس	۹۲
فیلیپس اول	فیلادفوس	۸۳-۹۲
آنتیوخوس دوازدهم	دیونیوس	۸۴-۸۷

۶۹-۸۳	ارمنی	تیگرانس
۶۴-۶۹	اسپاتیوکوس	آنتیوخوس سیزدهم
۶۴-۶۵		فیلیپس دوم

ضمیمه شماره ۲

بطالسه منکور در کتاب مقدس				
نام	لقب	پدر	مدت سلطنت ق.م	ملاحظات
بطلیموس اول	سوتر	فیلیپس	۲۸۵-۳۲۳	فاتح مصر و اورشلیم
بطلیموس دوم	فیلاذفوس	بطلیموس اول	۲۴۷-۲۸۵	بانی ترجمه سبعینیه
بطلیموس سوم	ایرجتیس	بطلیموس دوم	۲۲۲-۲۴۷	فاتح شام و بابل
بطلیموس چهارم	فیلوپاتور	بطلیموس سوم	۲۰۵-۲۲۲	پیروز بر سپاه آنتیوخوس کبیر
بطلیموس	اپیفانوس		۱۸۱-۲۰۵	در ۵ سالگی پدرش از دنیا رفت
بطلیموس ششم	فلیومتر	بطلیموس اپیفانوس	۱۴۶-۱۸۱	در کودکی پدرش را از دست داد

پی‌نوشت‌ها

1. Hellas.

2. Hellenism.

۳. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه جمعی از مترجمین، ج ۲، ص ۶۴۶.

۴. هربرت جرج ولز، کلیات تاریخ، ج ۱، ص ۴۸۱.

۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۴۶.

۶. هربرت جرج ولز، کلیات تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۰.

۷. دلیمی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۳۳.

۸. همان، ص ۶۶.

۹. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۱۵۶.

۱۰. رک: ضمیمه شماره ۱.

۱۱. رک: ضمیمه شماره ۲.

۱۲. بی‌ناس جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۴۴.

13. The Septuagint.

۱۴. در شریعت یهود خوک حیوان نجسی است که برای طعام و قربانی نمی‌توان از آن استفاده کرد.

۱۵. در قرن هجدهم موج تازه‌ای در میان یهودیان اروپای شرقی به نام حسیدیم پیدا شد.

۱۶. یعنی چکش به دست.
۱۷. دوم مکابیان ۴: ۱۵-۱۴.
۱۸. مقصود همان آنتیوخوس چهارم است که بین سال های ۱۷۵ تا ۱۶۴ ق.م فرمانروایی کرد.
۱۹. اول مکابیان ۱: ۱۴-۱۲.
۲۰. وی نماینده گروهی بود که اعضای آن طرفدار رواج فرهنگ یونانی در سرزمین یهودا بودند. یاسون تغییر یافته نام عبری یسوع است. همین تغییر نام گرایش یاسون به فرهنگ یونانی را نشان می دهد.
۲۱. مرکز حکومت سلوکیان در کنار رود ارونتس در جنوب ترکیه امروزی.
۲۲. دوم مکابیان ۴: ۹-۱۰.
۲۳. همگان در این ورزشگاه با بدنی عریان تمرین و ورزش می کردند.
۲۴. مقصود کلاه هرمس است. (در نگاره ها هرمس، خدای ورزش، با کلاهی بالدار نمایان می شود).
۲۵. دوم مکابیان ۴: ۹-۱۲.
۲۶. در شریعت یهود خوک حیوان نجسی است که برای خوراک و قربانی نمی توان از آن استفاده کرد. (رک: لاویان ۱۱: ۸۷).
۲۷. برابر با دسامبر ۱۶۷ ق.م.
۲۸. مقصود ژئوس خدای یونانیان است.
۲۹. اول مکابیان ۱: ۴۳-۵۷.
۳۰. تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۵۱.
۳۱. دوم مکابیان ۶: ۴-۵.
۳۲. اول مکابیان ۱: ۵۸-۵۹.
۳۳. یکی از احکام دهگانه خدا به حضرت موسی علیه السلام گرامی داشت شبیه است (خروج ۲۰: ۸-۱۱). قوم یهود این روز را گرامی داشته، از کار دست می کشیدند و حتی در برابر تهاجمات نظامی دشمن از خود دفاع نمی کردند.
- (دوم مکابیان ۶: ۱۱).
۳۴. دوم مکابیان ۶: ۶.
۳۵. اول مکابیان ۲: ۶۱.
۳۶. رک: دوم مکابیان ۸: ۲۳.
۳۷. اول مکابیان ۳: ۴۷-۵۳.
۳۸. دوم مکابیان ۱۰: ۲۸-۳۰.
۳۹. دوم مکابیان ۱۱: ۶-۱۰.
۴۰. اول مکابیان ۲: ۷-۱۳.
۴۱. اول مکابیان ۲: ۱۸.
۴۲. اول مکابیان ۲: ۱۹-۲۲.
۴۳. اول مکابیان ۲: ۶۲-۶۴.
۴۴. سال اسکندری، برابر با ۱۶۶ ق.م.
۴۵. اول مکابیان ۲: ۷۰.
۴۶. اول مکابیان ۳: ۳-۵.
۴۷. اول مکابیان ۶: ۴۳-۴۶.
۴۸. اول مکابیان ۲: ۵۱-۶۰.



۴۹. دوم مکابیان ۶: ۲۸-۲۷.
۵۰. اول مکابیان ۲: ۲۵-۲۴.
۵۱. اول مکابیان ۲: ۵۰.
۵۲. اول مکابیان ۲: ۶۷-۶۴.
۵۳. دوم مکابیان ۱۴: ۴۶-۳۷.
۵۴. دوم مکابیان ۶: ۳۱-۱۸.
۵۵. عبارت نقل شده با تورات عبری سازگار است؛ اما در ترجمه‌های فارسی تورات آمده است: زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد... (تثنیه ۳۲: ۳۶).
۵۶. مقصود زبان آرامی است.
۵۷. برخی از یهودیان معتقد بودند که رستاخیز مخصوص نیکوکاران است.
۵۸. مقصود مجازاتی است که در همین جهان بر آنتیوخوس و فرزندان او وارد شد. رک: دوم مکابیان ۱۴: ۲.
۵۹. دوم مکابیان ۷: ۴۱-۱.
۶۰. اول مکابیان ۱: ۵۲-۵۱.
۶۱. دوم مکابیان ۶: ۱۰.
۶۲. قس. اول مکابیان ۸: ۱۶-۲.
۶۳. اول مکابیان ۸: ۳۰-۱۸.
۶۴. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۶۳.
۶۵. بی‌ناس جان، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۴۴.



منابع

- بی‌ناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ممتحن، حسین علی، *کلیات تاریخ عمومی*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ج ۱، ۱۳۷۰.
- اولیری، دلیسی، *انتقال علوم یونانی به عالم اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
- دولاندن، ش، *تاریخ جهانی*، ترجمه احمد بهمنش، تهران، دانشگاه، ج ۱، ۱۳۶۷.
- نیلسون دوبواز، *تاریخ سیاسی پارت اشکانیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۴۲.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ترجمه جمعی از مترجمین، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ج سوم، ۱۳۷۰.
- جرج ولز، هربرت، *کلیات تاریخ*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ۱۳۶۶، ج ۲.
- *اپوکریفای عهد عتیق*، ترجمه عباس رسول‌زاده و جواد باغبانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره، ۱۳۸۳.
- *کتاب مقدس*، ترجمه دکتر بروس، انجمن پخش کتب مقدسه، ایلام، انتشارات ایلام، ج سوم، ۲۰۰۲.
- The Parallel Apocrypha - Edited by John R. Kohlenberger III, Oxford University Press.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی